

در این شماره:

غنیمت فتح طبیعت

پاپ جدید: مرد فروتن مردم یا همدست فاشیست‌ها؟

شجاعت کشف حقیقت (بخش سوم)

تجربه کمون از نگاه اکتون

حکومت کردی: الگویی برای عوام‌فریبی و خودفریبی

اتش • شماره ۱۹ • خرداد ۱۳۹۲

email: atash1917@yahoo.com

انتخابات بی انتخابات!

در فاصله سه هفته به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری هنوز نتوانسته‌اند تنورش را آن طور که می‌خواهند گرم کنند. تجربه خونین سال ۱۳۸۸ و شلاق فقر و فلاکت و استبداد که این روزها محکم‌تر از هر زمان بر جسم و روح مردم فرود می‌آید باعث تردید و عدم اعتماد در جامعه شده است. مزدبگیران رسانه‌های داخلی و خارجی و تحلیل‌گران کلاهبردار با شور و شوق از آمدن هاشمی و مشائی می‌گویند. می‌گویند با این حضور، صحنه عوض شده است. می‌گویند دست باندهای خونریز و غارتگری که حول دیرک ولایت حلقه زده‌اند در پوست گردوست. می‌گویند اگر این یکی یا آن دیگری انتخاب شود امکان حل مشکل ایران با غرب و در پی آن حل مشکلات اقتصادی کشور فراهم خواهد شد. اما هنوز این حرف‌ها نتوانسته بخش بزرگی از مردم ناراضی و جان به لب را قانع کند که یک بار دیگر خام شوند و پا به دایره انتخابات بگذارند. خیل ناراضیان بی‌اعتماد در برابر بوق و کرنای انتخابات به دنبال استدلال محکمی می‌گردند تا خود را قانع کنند و این بار پای‌شان نلغزد. بعضی‌ها نام ندا و سهراب و ده‌ها جوان جان‌باخته دیگر را بر زبان می‌آورند و می‌گویند که شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی خیانت به خون‌های ریخته شده است. بعضی دیگر می‌گویند این‌ها رئیس‌جمهورشان را پیشاپیش انتخاب کرده‌اند و فقط می‌خواهند مردم را با دوز و کلک پای صندوق‌ها بکشانند تا به دنیا نشان دهند که هنوز توانایی فریب دادن جامعه را دارند. بعضی هم می‌گویند فشار زندگی جانمان را گرفته و دیگر حوصله شرکت در این بازی‌ها را نداریم.

این بی‌حوصلگی، این تردید، این عدم اعتماد، بر حق است. مثبت و قابل فهم است. اما کافی نیست. تاثیر و کارایی چندانی ندارد. به خودی خود تغییری در اصل قضیه که موجودیت ننگین

این نظام ارتجاعی و این دستگاه حاکمه ستمگر است ایجاد نمی‌کند. تا وقتی که ناخرسندی و ناراضی‌تی به فریاد مقاومت و اعتراض جمعی تبدیل نشود ضعیف و بی صدا باقی خواهد ماند.

برای خارج شدن از دور باطلی که جامعه ایران در آن گرفتار شده باید از تشخیص و تحلیل ریشه‌های ناراضی‌تی فراتر رفت. شکاف عمیق طبقاتی، نابرابری و تبعیض جنسیتی، ستم ملی و مذهبی، سرکوب سیاسی و فرهنگی، مثل روز آشکار است و دیدنش نیازی به «چشم مسلح» تحلیل‌گران و مفسران حرفه‌ای ندارد. این‌ها را اکثریت مردم هر لحظه حس می‌کنند. آنچه نیاز است رجوع به کانون‌های بالفعل مقاومت و اعتراض در دل جامعه و بردن دورنما و سیاست انقلابی به درون این کانون‌هاست. آنچه نیاز است در درجه اول سازمان یافتن و متحد شدن ده‌ها عنصر آگاه و مبارزه جویی است که می‌توانند و می‌باید وظیفه بردن دورنما و سیاست انقلابی به کانون‌های مقاومت و اعتراض را به عهده بگیرند.

این کانون‌ها - هر چند کوچک و محدود و سیال - به شکل تجمع‌های گاه به گاه یا محافل و نشست‌های گوناگون نیمه علنی و پنهان وجود دارند. این کانون‌ها از میان کارگرانی شکل گرفته که بی دستمزد و بیکار مانده و حاضر نیستند فقر و فرسایش و فروپاشی زندگی خود و عزیزانشان را تحمل کنند. از میان زنانی شکل گرفته که مردسالاری در سیاست و جامعه و خانواده را به شکل‌های مختلف به چالش می‌گیرند و زیر پوست شهر اینجا و آنجا برای توسعه و تکامل فرهنگ رهایی و دانش جنسیتی گرد هم می‌آیند. زمینه شکل‌گیری این کانون‌ها را میان جوانان دانشجو و دانش‌آموزی می‌بینیم که از بی‌آیندگی و محرومیت سر به دیوار می‌کوبند و معمولاً به صورت فردی در خانواده و محیط آموزشی و خیابان عصیان می‌کنند. بازتابش را در کلام و آثار روشنفکران نواندیش و معترضی مشاهده می‌کنیم که در قامت معلم،

استاد، نویسنده و هنرمند همچنان به آرمان آزادی و بهروزی مردم متعهدند. امروز کانون‌های مقاومت و اعتراض بالفعل در جامعه نه فقط از سوی دستگاه امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی تهدید و سرکوب می‌شوند بلکه زیر باران تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک مسموم نیز قرار دارند. تبلیغات فرمیسیتی، ایده و دورنما و برنامه انقلاب اجتماعی را ناممکن و زبان آور و محکوم به شکست معرفی می‌کنند؛ انتخاب از بین بد و بدتر را به عنوان تنها گزینه واقع بینانه در جامعه و دنیای امروز جلو می‌گذارند؛ شرکت

در بازی فریبکارانه انتخابات را علیرغم اذعان به دستکاری و تقلب و نبود آزادی‌ها مطلوب‌تر و عملی‌تر از انقلاب ریشه‌ای در سیاست و اقتصاد و فرهنگ قلمداد می‌کنند. بیراهه مسالمت‌آمیز را به دگرگونی رهایی‌بخشی که به ناگزیر باید قهرآمیز انجام شود ترجیح می‌دهند. ادعا می‌کنند که حداقل چیزی که از شرکت در انتخابات نصیب مردم می‌شود کاشتن بذر یک تحول مدنی و فرهنگی در خاک این جامعه استبداد زده است. می‌گویند حتی اگر نتوان یک نظام دمکراتیک بر سر کار ادامه در صفحه بعد

سراغ خانه کدخدا

آیت الله یزدی یکی بدنام ترین فسیل‌های شورای نگهبان به هنگام اعلام رد صلاحیت زنانی که از سر توهم یا طنز به عنوان نامزد ریاست جمهوری اسلامی ثبت نام کرده بودند این جمله را به زبان آورد که: «یکی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت.»

لحنش وقیح و نفرت انگیز بود و از آن، زن ستیزی و ارتجاع می‌بارید. اما به صراحت واقعیتی اساسی را بازگو می‌کرد: در نظام جمهوری اسلامی، در جامعه مردسالار و پدرسالار ایران، زنان را به ده راه نمی‌دهند. یعنی نمی‌گذارند به جایگاه و مرتبه‌ای برابر با مردان برسند. نمی‌گذارند هویتی مستقل از نقش «مقدس» خدمتکار خانگی و ماشین جوجه کشی تحت عنوان مادر بچه‌ها، خواهر یا دختر داشته باشند. نمی‌گذارند روابط اجتماعی متفاوتی را تجربه کنند و به خاطر جنسیت خود مورد تحقیر و آزار و بهره‌کشی مضاعف قرار نگیرند. نمی‌گذارند ارزش نیروی کارشان همان اندازه به حساب بیاید که مردان؛ نمی‌گذارند کنترل بدن خود را داشته باشند؛ نمی‌گذارند زن آنگونه که می‌خواهد ببوشد، آزادانه سفر کند، متشکل شود، و آزاد و آگاه در زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و هنری جامعه شرکت کند.

حاکمان واپس‌گرای اسلامی زنان را به ده راه نمی‌دهند چون نمی‌خواهند دیوارهای جداسازی جنسیتی که برای حفاظت از قدرت سیاسی/طبقاتی خود در محل کار و محل تحصیل و خیابان بر پا کرده به لرزه بیفتد؛ نمی‌خواهند ایده و آرمان رهایی مثل نسیم در کوچه و خیابان بچرخد و نیروی دگرگون ساز زنان را برانگیزد و به توفانی بنیان کن تبدیل کند.

آیت الله یزدی راست می‌گوید. در نظامی که زنان را به ده راه نمی‌دهند، نباید سراغ خانه کدخدا را گرفت و نامزد ریاست بر این جمهوری خون و خرافه و بردگی مزدی و زن ستیزی شد. آن انگشت شمار زنانی هم که اینجا و آنجا در پله‌های پایین قدرت سیاسی (مجلس و دستگاه دولتی) رویت می‌شوند در واقع بلندگوی مردسالاری و پدرسالاری و نماد عقاید و ارزش‌های کهنه‌اند. «مادران نمونه‌ای» هستند که ورد زبان‌شان اطاعت از پدر و همسر و مقام ولایت و نظام استثماری و مردانه است. در چنین نظامی و در برابر چنین حاکمانی فقط در یک حالت باید سراغ خانه کدخدا را گرفت: وقتی که بخواهیم این خانه را بر سرش خراب کنیم. ■

انتخابات بی انتخابات...

آورد حداقل با انتخابات می‌توان زیر سایه رژیم مذهبی تمرین دموکراسی کرد!

از تاثیر این سموم بر فکر و عمل مردمی که به هر شکل و با هزار بدبختی در کانون‌های پراکنده مقاومت و اعتراض گرد هم می‌آیند نباید غافل شد. این تبلیغات حتی بر کسانی که به نظام موجود بی اعتمادند و از تک تک حاکمان متنفر، تاثیر می‌گذارد و فکرشان را مشغول این سوالات بی نتیجه می‌کند که بالاخره هاشمی و مشائی خواهند ماند یا نه؟ بالاخره شورای نگهبان صلاحیت کدام نامزدها را تایید خواهد کرد؟ بالاخره اصولگرایان با یک کاندید در انتخابات شرکت خواهند کرد یا چند پاره خواهند شد؟ این تبلیغات گجج‌شان می‌کند؛ دچار تردیدشان می‌کند؛ اعتماد به نفسی که لازمه پیگیری و ادامه مبارزه است را در آنان تضعیف می‌کند؛ و مهم‌تر از همه در راه نزدیکی و پیوند آگاهی انقلابی/ کمونیستی با این کانون‌ها سنگ می‌اندازد.

یکی از وظایف روز مبارزان آگاه در خدمت به شناساندن برنامه انقلاب اجتماعی و اتصال آگاهی انقلابی/ کمونیستی با مقاومت و اعتراض بالفعل، طرح صریح این واقعیت است که شرکت در انتخابات، تمرین دموکراسی و مدنیت نیست بلکه تسلیم شدن به جهل و بردگی است. تنها راه موجود نیست بلکه یکی از بیراهه‌های رنگارنگی است که طبقه حاکمه برای حفظ و تحکیم منافعش در برابر مردم گشوده است. انتخاب به اصطلاح واقع بینانه از میان بد و بدتر نیست بلکه اوج خود فریبی است برای تحمل بدترین شرایط و کثیف ترین روابط. شرکت در انتخابات نشانه طفره رفتن از کاری است که برای خلاص شدن از این نکبت و فلاکت باید انجامش داد: انقلاب!

آنچه مردم به تمرین و تدارکش نیاز دارند اعمال قدرت (جا نژدن و پیشروی کردن در مسیر مقاومت و اعتراض سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) است. متحد شدن بر اساس برنامه و استراتژی تحول سوسیالیستی در جهت ساختن دنیای کمونیستی است. پیشبرد یک انقلاب عمیق اجتماعی است که سیاست و اقتصاد و فرهنگ سرمایه‌دارانه و واپس‌گرایانه را از ریشه دگرگون می‌کند و نظام و طبقه سرمایه‌دار حاکم و دستگاه سرکوبگر بوروکراتیک نظامی و امنیتی‌اش را به شیوه‌ای قهرآمیز بر می‌اندازد. در دنیای امروز مدنیت، ترقیخواهی و نواندیشی معنایی جز این ندارد. ■



غنیمت فتح طبیعت

داشت؛ که نیاز آب در صنعت، انرژی و کشاورزی نیز با بالا رفتن جمعیت جهان بیشتر خواهد شد؛ که اگر الگوی مصرف کنونی آب در جهان تغییر نکند در سال ۲۰۲۵ دو میلیارد و هفتصد میلیون نفر با مشکل جدی کمبود آب مواجه خواهند شد. در دهسالی که از این گزارش می‌گذرد هیچ تغییری در الگوی مصرف آب صورت نگرفته است.

هر چند هفتاد در صد کره زمین از آب پوشیده است ولی ۹۷/۵٪ این مقدار را آب شور تشکیل می‌دهد و فقط ۲/۵٪ آن آب شیرین است. از این مقدار آب شیرین هم نزدیک به هفتاد درصدش در دو قطب شمال و جنوب یخ زده که نقشی حیاتی در سیستم آب و هوایی کره زمین بازی می‌کند. مقادیر زیادی از آب شیرین کره زمین به شکل سفره‌های زیرزمینی عمیق (یا «آب فسیل») است که نه به راحتی قابل دسترس است و نه قابل بازگرداندن. مقدار آبی که به شکل رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و منابع زیرزمینی کم عمق مرتباً با برف و باران تجدید می‌شود و به راحتی و به شکل پایدار قابل استفاده است چیزی کمتر از یک در صد آب‌های جهان است.

رشد جمعیتی از عوامل منفی معادله آب و زندگی است. بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۹ (یعنی از بعد از جنگ دوم که توسعه سرمایه‌دارانه شتابی بی سابقه گرفت) جمعیت کره زمین از ۲/۵ میلیارد به ۶/۸ میلیارد رسید. فرایند تولید خوراک برای این جمعیت فزاینده به همراه رشد شهرنشینی، بالا رفتن میانگین سطح زندگی بشر و رشد صنعت، ذخیره آب قابل تجدید برای هر نفر را در عرض این ۶۰ سال به میزان ۶۳٪ کاهش داده است.

در شهر که زندگی می‌کنی به آب فکر نمی‌کنی. انگار همیشه هست. گاهی که قطع می‌شود فحشی می‌دهی و صبر می‌کنی تا دوباره راه بیافتد. معمولاً هم بعد از حداکثر یکی دو ساعت راه می‌افتد. در کوچه یکی ایستاده و شلنگ را گرفته و همه پیاده رو را با آب «جارو» می‌کند، دیگری ماشینش را حمام می‌کند، همسایه من وسواس دارد و برای هر بلوز کثیف پسر بچه بازیگوشش یک بار ماشین لباسشویی را روشن می‌کند... فکر می‌کنیم دیگر آن دورانی که مردم با کوزه از سر چشمه آب می‌آوردند و دم رودخانه رخت می‌شستند گذشت. اگر هم روستاهایی هستند که هنوز لوله‌کشی نشده‌اند و با تانکر برایشان آب آشامیدنی می‌برند، کم کم به همت سرمایه و تکنولوژی به دنیای مدرن و دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی‌اش راه خواهند یافت.

ولی شتاب انسان مدرن برای غلبه بر طبیعت با آن قدرت و شکوهی که زمانی تصور می‌شد پیش نرفته است. توهم به نیروی لایزال بشر در تغییر جهان به اختیار، بی پروا و با کوته‌نگری، کم کم به کابوس تبدیل می‌شود. اکوسیستمی که زندگی و از جمله وجود انسان را ممکن کرد تغییر می‌کند. هر روز تعداد زیادی از گونه‌های گیاهی و حیوانی از بین می‌روند، جنگل‌ها نابود می‌شوند، زمین گرم می‌شود و طوفان‌ها و سیل‌ها و گردبادهای عظیم خبر از شرایط زیست محیطی نامانوس و متخاصم می‌دهند. و آب، آبی که زندگی در این کره خاکی به آن وابسته است از قربانیان توسعه سرمایه‌داری است.

در سال ۲۰۰۲ سازمان ملل گزارش داد که منابع آب شیرین جهان در حال نابودی‌اند؛ که در دو دهه آینده استفاده جهان از آب شیرین ۴۰٪ افزایش خواهد

ولی رشد جمعیتی یک علت مجرد برای بروز بی‌آبی نیست. این روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم و چگونگی استفاده از منابع طبیعی در چارچوب این روابط است که ما را به سوی بی‌آبی می‌راند: تخلیه زباله‌های صنعتی و استفاده بی‌رویه از کودهای شیمیایی و سموم زراعی در رودخانه‌ها بسیاری از منابع آب جهان را غیر قابل زیست و غیر قابل استفاده کرده است. شیوه‌های استخراج نفت و نشت نفت به آب‌ها که به طرز هراسناکی متداول شده یکی دیگر از دلایل نابودی آب هاست. در این میان یک عامل مخرب دیگر هم وجود دارد که در اغلب تحقیقات آلودگی به آن اشاره‌ای نمی‌شود: جنگ‌ها و استفاده از سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای که علاوه بر زندگی انسان‌ها، طبیعت را نیز نابود می‌کنند. این جنگ‌ها نتیجه‌ای جدایی‌ناپذیر از شیوه تولید سرمایه‌داری و بخشی لاینفک از مناسبات قدرت در ساختار جهانی‌اند. لطامت جنگ‌ها برای حیات و محیط زیست درازمدت است. هیروشیما، ویتنام و عراق فقط چند نمونه از موارد بشمار است.

در تاریخ مدرن بیش از چند دهه است که در مورد مدیریت آب زیاد صحبت می‌شود. اما این مسئله در درجه اول به صورت تحت کنترل گرفتن آب و انتقال آن به شهرهای گسترش‌یافته و صنایع و مزارع معنا شده است. از سال‌های ۱۹۵۰ شماره سدهای بزرگ از ۵ هزار به ۴۵ هزار رسیده است. میلیون‌ها چاه عمیق با پمپ‌های دیزلی و برقی سفره‌های آب زیرزمینی را خالی می‌کنند. همین کار باعث شده که سطح سفره آب در سراسر مناطق شمال چین، هند، پاکستان، ایران، خاورمیانه، مکزیک و غرب ایالات متحده به شدت

برای تامین آب زراعی مجبور می‌شوند به چاه‌های عمیق متوسل شوند و این امر آنان را به صاحبان و بهره برداران چنین چاه‌هایی وابسته می‌کند. قشرهای فقیرتر تولیدکنندگان کشاورزی به علت عدم دسترسی به آب کافی، به حاشیه می‌روند و ورشکسته می‌شوند. نمونه‌هایی از این روند مدیریت نابسامان آب در ایران را در مورد زاینده رود می‌بینیم. آب این رودخانه به قیمت کشاورزی و صنعت و گردشگری اصفهان به ۳۰۰ کیلومتر آن طرف‌تر به یزد منحرف می‌شود. یا حالا با حاد شدن تضادی که بر سر این مسئله پیش آمده، صحبت از انحراف آب کارون به یزد است و یا برنامه انتقال آب زاینده رود به کرمان. برخی مقامات که

از انتقال آب شمال به جنوب می‌گویند... تاثیر این سیاست‌ها خشک شدن تالاب‌ها و آبخیزها و سفره‌های آب زیرزمینی است. تا کنون دریاچه‌های بختگان و طشت در نیریز، دریاچه ارژن بین شیراز و بوشهر، دریاچه مهارلو در شیراز، دریاچه جازموریان در غرب ایرانشهر خشک شده‌اند. احتضار دریاچه رضائیه و یا دریاچه هامون در سیستان که سومین دریاچه بزرگ کشور است عمق فاجعه را برای بسیاری از ما آشکار کرد. به این‌ها باید سرنوشت تالاب گاوخونی و دریاچه زریوار مریوان، گهر لرستان، اوان قزوین... را هم افزود.

به علاوه راهکارهای جدی برای جمع آوری و تصفیهٔ پساب‌ها هم موجود نیست. فاضلاب‌های صنعتی و عمومی مستقیماً و یا از طریق چاه‌ها به نهر و رودخانه و دریاچه تخلیه می‌شوند. نشت آب آلوده به آب‌های باز و ایجاد حوضچه‌های

فاضلابی هم خاک را زایل می‌کند و هم آب‌های زیرزمینی را.

اغلب پیشنهادات متفاوتی که امروز در ایران و جهان در مورد حل معضل کمبود آب شنیده می‌شود با پیش‌فرض ادامهٔ وضع موجود مطرح می‌شود. (در واقع به معنی لنگ انداختن در برابر وضع موجود است): برخی تحلیل‌گران سازمان‌های امپریالیستی می‌گویند که باید کشاورزی را در مناطق خشک جهان محدود کرد. طرحشان احتمالاً وارد کردن مواد اولیه غذایی به این کشورها و وابستگی بیشتر به شمال است. بسیاری پیشنهاد توسل به بازار را می‌دهند و می‌گویند آب باید به قیمت واقعی (خرج استخراج، انتقال، تصفیه و...) به دست مردم برسد تا مصرف به اجبار محدود شود. ولی تسلیم کامل

ادامه در صفحه ۶

قدیمی و نشت دار و استفاده ثبت نشده از آب است، ایران را در ردیف‌های بالای جهانی «هدر رفت آب» قرار داده است. مصرف سرانهٔ آب شرب (لوله‌کشی تصفیه شده) در تهران نیز طی سه دهه اخیر مرتباً افزایش یافته است. تا جایی که امروز مصرف متوسط سرانهٔ آب در تهران حدوداً سه برابر میانگین جهانی است.

علاوه بر عقب‌ماندگی اقتصاد تک‌محوری و وابستهٔ ایران باید به شیوه‌های مدیریتی این وقتی و برنامه‌های از امروز به فردای حاکمان سود جو هم به عنوان عاملی که به وضع نابسامان کنونی پا داده اشاره کرد. نظام مدیریتی سودمحور، انحصاری و غیر نقشه مند آب نه تنها

شکل آتش زیر خاکستر وجود دارد. در همین زمینه می‌توان به درگیری‌های بهمن ماه ۹۱ کشاورزان اصفهانی با دولت بر سر کمبود آب کشاورزی اشاره کرد و مجادله و تفرقه‌ای که بین اهالی اصفهان و یزد دامن زد.

در اقلیم خشک ایران میزان سرانهٔ آبی تجدید شونده که در سال ۱۳۳۵ هفت هزار متر مکعب بود، در سال ۱۳۷۵ به دو هزار متر مکعب کاهش یافت. پیش بینی می‌شود که تا کمتر از ده سال دیگر این میزان سرانه به ۸۰۰ متر مکعب برسد. این در حالی است که سازمان ملل مرز کم آبی شدید را به لحاظ سرانه ۱۰۰۰ متر مکعب می‌داند!

”بگذارید به خاطر پیروزی‌ها مان بر طبیعت بیش از حد به خودمان غرّه نشویم. برای هر یک از این پیروزی‌ها طبیعت انتقامش را از ما خواهد گرفت. راست است که هر پیروزی در ابتدا پیامدهایی را به بار می‌آورد که مورد انتظار ماست. ولی در مراحل دوم و سوم تأثیراتی یک‌سر متفاوت و دور از انتظار در بر دارد که اغلب تأثیرات نخستین را باطل می‌کند. مردمانی که در بین النهرین، یونان، آسیای صغیر و جاهای دیگر جنگل‌ها را از میان بردند تا زمین قابل کشت به دست آورند هرگز گمان نمی‌کردند که با از میان برداشتن جنگل‌ها و همراه با آن از میان بردن مراکز گردآوری و ذخیرهٔ رطوبت سنگ‌بنای وضع غم‌انگیز کنونی آن کشورها را می‌گذارند. هنگامی که ایتالیایی‌های کوه‌های آلپ جنگل‌های کاج واقع در شیب‌های جنوبی را که در شیب‌های شمالی آنقدر با دقت پاس داشته شده بود تا آخر مصرف کردند هیچ تصویری از این نداشتند که با این کار ریشه‌های صنعت لبنیات منطقهٔ خود را قطع می‌کنند. و اصلاً به فکرشان نمی‌رسید که بدین ترتیب چشمه‌های کوهستان خود را برای بخش اعظم سال از آب محروم می‌کنند و این امکان را فراهم می‌آورند که چشمه‌ها در موسم باران سیلاب‌های پر خروش تری را به سوی دشت‌ها سرازیر کنند... از این رو در هر گام به یادمان آورده می‌شود که ما به هیچ رو مانند فاتحی که بر مردمی خارجی فرمان می‌راند، مانند کسی که بیرون طبیعت ایستاده است، بر طبیعت فرمان نمی‌رانیم بلکه ما با گوشت و خون و مغز از آن طبیعتیم و در میانهٔ آن به سر می‌بریم، و این که تمامی تسلط ما بر طبیعت در این خلاصه می‌شود که نسبت به سایر موجودات این امتیاز را داریم که می‌توانیم قوانین طبیعت را بشناسیم و آن را به درستی به کار بندیم.“

فردریش انگلس، «نقش کار در گذر از میمون به انسان»، ۱۸۷۶

قادر نیست نیازهای غذایی جمعیت رو به افزایش را پاسخ دهد بلکه به تضاد و مناقشه بین مناطق نیز دامن می‌زند.

یک واقعیت اثبات شده در سطح جهانی در زمینه «مشکل آب» این است که برنامهٔ تغییر مسیر رودخانه‌ها و ایجاد پیاپی سد‌ها نتایج مخربی به بار آورده است. با این کار زیستگاه‌های آبی نابود شده‌اند. شیلات از میان رفته، گونه‌ها منقرض شده‌اند. در ایران نیز فریاد اعتراض یا توصیه‌های کارشناسان محیط زیست به جایی نرسیده و سیاست منحرف کردن رودخانه‌ها و سد سازی همچنان دنبال می‌شود. سفره‌های آب پائین‌تر می‌روند. چاه‌ها یکی پس از دیگری خشک می‌شوند. زمین‌هایی که زمانی محصول می‌داد اجباراً از دایره تولید خارج می‌شوند. کشاورزان خرد

اما این آب چگونه مصرف می‌شود. از مقدار آب به دست آمده از منابع مختلف طبیعی و سدها، ۹۳ درصد به بخش کشاورزی، ۵ درصد به مصارف شهری و ۲ درصد به صنعت اختصاص می‌یابد. این تقسیم بندی نشان از عقب‌ماندگی کشور دارد. (در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته این نسبت برای صنعت ۴۵٪ و برای کشاورزی نیز همین میزان است). یعنی نه تنها درجهٔ توسعه صنعتی در کشور پائین است بلکه کشاورزی عمدتاً درگیر شیوه‌های عقب‌مانده است که عواقبش را در زمینه‌های دیگری مثل بالا بودن قیمت تولید داخلی و عدم امکان رقابت با محصولات وارداتی کشاورزی حس می‌کنیم. میانگین مصرف آب شهری ایران نیز تقریباً دو برابر کشورهای اروپایی است. میزان هدر رفتن آب که از جمله علل آن لوله‌کشی‌های

پائین برود. تعداد رودخانه‌های شکوهمند و زندگی‌بخشی که امروز در حال جان کندن هستند تاسف بار است: ماه‌هایی از سال ریو گرانده، کلرادو، ایندوس، کنج، آمو دریا، نیل... هیچ آبی به دریا نمی‌ریزند.

حاصل این کنترل و غارت آب مثل هر منبع و ثروت دیگر در سرمایه‌داری به تساوی تقسیم نمی‌شود. امروز بیش از یک میلیارد نفر به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند. بی آبی و خشکسالی ناموزون رشد می‌کند. کشورهای «جنوب» قربانیان اولیه و اصلی‌اند. به لحاظ جغرافیایی این کشورها بیش از کشورهای شمال از نتایج گرمایش زمین رنج می‌برند. ولی مشکل فقط جغرافیایی نیست. جوامع امپریالیستی

کارگران ارزان جنوب را در راه تولید فوق‌سود برای سرمایه‌هایشان به خدمت می‌گیرند. استعمار و تقسیم کار ناعادلانه فقط به این خلاصه نمی‌شود. شمال بخش‌های بسیاری از آلودگی‌ها و آلاینده‌های خود را به جنوب منتقل می‌کند. جنگل‌های آمازون برای کشت سویایی که به کار تغذیهٔ گاوهای کمپانی مک‌دونالد می‌آید قطع می‌شوند. کشت گیاه‌های صنعتی نظیر پنبه برای کمپانی‌های فراملیتی به منابع آب هند فشار جدی وارد می‌کند. تولید سوخت به اصطلاح سبز از روغن نخل که از پروژه‌های اروپا برای جایگزین کردن نفت است علاوه بر زبان‌هایی که به اقتصاد و تنوع زیستی کشورهای جنوب شرقی آسیا وارد می‌کند، باعث تحلیل رفتن منابع آبی و آلوده کردن آن می‌شود. کمپانی نفتی شیل و شرکت‌های مشابه فراملیتی آب‌های نیچریه را غیر قابل استفاده و محیط زیستش را نابود کرده‌اند. دولت‌های وابسته و دلال در کشورهای جهان

سوم نیز دست این غارتگران بین‌المللی را در این آلوده سازی باز گذاشته‌اند.

و ما که در یکی از خشک‌ترین مناطق جهان زندگی می‌کنیم...

خاورمیانه نه تنها از خشک‌ترین مناطق جهان است بلکه بنا به تحقیقات اخیر (از جمله گزارش بهمن ۹۱ سازمان ناسا) حوزهٔ دجله و فرات (شامل بخش‌هایی از ترکیه، سوریه، عراق و ایران) دومین منطقهٔ جهان بعد از هند است که به سرعت آب‌های زیرزمینی‌اش را از دست می‌دهد. گزارش ناسا حاکی از آن است که کمبود آب زندگی میلیون‌ها نفر را در خاورمیانه تهدید می‌کند (و این می‌تواند به بروز درگیری‌های داخلی و خارجی بیانجامد). مجادلات ترکیه و سوریه یا نپال و هند بر سر آب هنوز به جنگ مستقیم منجر نشده است ولی به

چندی

پیش واتیکان، مرجع تولید کاتولیک‌های جهان برای اولین بار پس از ۶۰۰ سال (و به دلیل آبروریزی های مدام کلیسا در سال های اخیر) منظر مرگ پاپ قبلی نشد، او را بازنشسته کرد و پاپ جدیدی را جایگزین او کرد. این پاپ جدید که آرژانتینی است به عنوان کسی که دوستدار فقر است معرفی می شود. آنچه در زیر می خوانید منتخبی است از مقاله‌ای که به منظور شناخت بهتر از پاپ جدید از نشریه انقلاب ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا (شماره ۳۰۲؛ اول ماه مه ۲۰۱۳) برای آتش ترجمه شده است. متن کامل آن در سایت «آتش» در دسترس خوانندگان قرار دارد.

رسانه‌های اصلی دنیا باران ستایش خود را بر سر پاپ جدید، فرانسیس اول می‌ریزند و او را مرد فروتن مردم می‌نامند.

پاپ جدید: «مرد فروتن مردم»... یا همدست فاشیست‌ها؟

در صورتی که او ضد مردمی ترین مواضع را تأیید می‌کند. او مخالف تزلزل ناپذیر حق سقط جنین، دسترسی به کنترل مولایید، برابری زنان در کلیسا، ازدواج همجنسگرایان (که او این کار را اقدامی شیطانی خوانده) و حق همجنسگرایان برای پذیرفتن کودکان به فرزند است. اما برای شناخت درست این مرد باید به نقش او در آرژانتین طی جنگ کثیف سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ نگاهی بیاندازیم.

کلیسا در دهه ۱۹۶۰

در طی طوفان جهانی انقلابی سال‌های ۶۰ قطب بندی شدیدی در کلیسای کاتولیک رخ داد. در امریکای لاتین کشیشان و راهبان زیادی وجود داشتند که بسیاری از آنان به «جنبش الهیات رهایی‌بخش» و «جنبش کشیشان مدافع جهان سوم» پیوستند. اینان از ستم‌دیدگان جانبداری می‌کردند؛ به طرق مختلف از آن‌ها دفاع می‌کردند و/یا به مبارزات آن‌ها علیه ستمگران منجمله امپریالیسم آمریکا می‌پیوستند. در آرژانتین، بسیاری از کشیشان برای

زندگی به «ویلاس میسریا» (خراب آبادها) می‌رفتند. برخی به طور فعال در مبارزات مردم شرکت می‌کردند و دیگران به گذران زندگی فقرا کمک می‌کردند. سایر افراد دستگاه روحانیت کاتولیک طرف ستمگران و استثمارگران طبقه حاکم را گرفتند. بعضی از آن‌ها طی جنگ کثیف آرژانتین، با اخلاقی خواندن کار شکنجه‌گران و با تلاش برای متقاعد کردن قربانی به اقرار، در شکنجه نقش داشتند. دو اسقف اعظم برجسته آرژانتینی آشکارا ژنرال‌های فاشیست را مورد حمایت قرار دادند..

اما در دوران جنگ کثیف، پدر برگیلیو [پاپ فرانسیس اول - م] کجای کار بود؟ هیچ شبهه‌ای در کار نیست. برگیلیو نه در برابر حاکمین فاشیست ایستاد و نه آن‌ها را تقبیح کرد. او به کسانی که علیه ستم مقاومت می‌کردند نیبوست. او در مجامع عمومی به همراه ژنرال‌های فاشیست



ظاهر شد و به همراه آنان مراسم مذهبی کاتولیک‌ها را برگزار کرد.

از نظر برخی همین موضع برگیلیو در همسازی با حکام فاشیست و حمایت از همه‌حرکات سرکوبگرانه‌شان، به خودی خود برای آشکار شدن چهره او به عنوان مردی با صفات شیطانی - کافی است. ولی واقعیت‌ها چهره‌ای خوفناک‌تر به نمایش می‌گذارد. او سیاستمداری خبره بوده که در حین گرفتن ژست‌های پوشالی در دفاع از محرومان، از وضع موجود دفاع کرده و از پشت به کسانی که مقاومت می‌کردند خنجر زده است.

در سال‌های ۶۰ برگیلیو عضو یک گروه جوانان دست راستی به نام گارد آهنین بود که به ویژه در دانشگاه‌های کاتولیک فعال بود. او به مقابله با دانشجویان رادیکال و «نجس‌های چپ‌گرا» در فرقه یسوعی می‌پرداخت.

برگیلیو در سال ۱۹۶۹ قوی‌ترین رهبر یسوعیون در آرژانتین شد و زمانی که کودتای نظامی قریب الوقوع بود، به کشیشان فرقه خود دستور داد تا حمایت

از جنبش‌های مقاومت ضد فاشیستی و حتی کار در ویلاس میسریا را متوقف کنند زیرا حاکمین این فعالیت‌ها را تحریک آمیز تشخیص داده بودند. اما بسیاری از کشیشان و راهبان از خیانت به مردمی که در میان آن‌ها کار و زندگی می‌کردند سر باز زدند. ارتش وحشیانه به آن‌ها حمله کرد. جنبش جهانی مدافع حقوق بشر تخمین می‌زند که ۱۰۰ کشیش، راهب و رده‌های دیگر مذهبی کشته شدند. دولت حتی یک اسقف به نام انریکه آنجللی را که می‌خواست در مورد قتل دو کشیش افشاگری کند به قتل رساند....

«جنگ کثیف» آرژانتین

در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ شورش و آشوب آرژانتین را به لرزه در آورد. اقتصاد تحت تسلط امپریالیسم آمریکا کاملاً فروپاشیده بود و رنج توده‌های مردم بی حساب بود. سازمان‌های چریکی به انواع مختلف مبارزه مسلحانه علیه دولت و عمدتاً در شهرها و نیز در جنگل‌های شمالی دست می‌زدند. میلیون‌ها دانشجو و کارگر، کشاورزان خرده‌پا و کارگران مزارع نیشکر علیه ستم و استثمار سرمایه‌داران بزرگ و زمین‌دارانی که خود در شبکه اقتصادی امپریالیستی ادغام شده بودند به میدان آمدند.

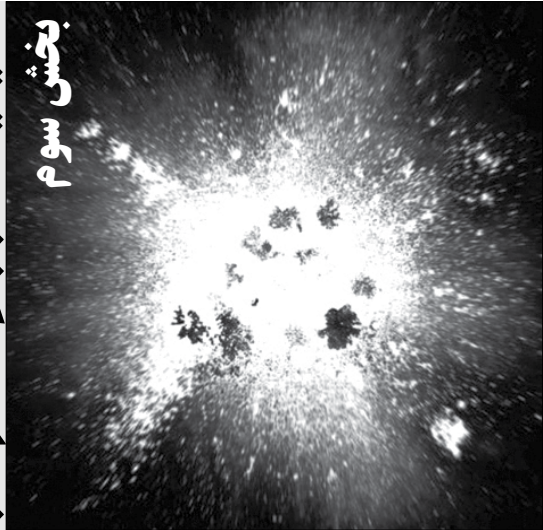
در ۱۹۷۶ بخش عمده طبقه حاکم آرژانتین تصمیم گرفت که برای سرکوب شورش‌ها و برقراری «نظم» نیاز به قبضه نظامی فاشیستی دولت است. ژنرال‌های آرژانتین با پشتوانه محموله‌های نظامی و کمک‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا و با بکارگیری روش‌های ضد شورش که توسط مستشاران نظامی فرانسوی علیه مبارزات مردم‌اندوزی و هندوچین تکامل یافته بود، قدرت را قبضه کردند و آن چیزی را رقم زدند که به «جنگ کثیف» معروف شد. این نام از فرانسوی‌ها و جنگ جنایتکارانه‌شان علیه خلق الجزایر به عاریت گرفته شد.

هر شکلی از مخالفت، حتی مخالفت آرام و مذهبی، سبانه در هم کوبیده شد. جریان‌های چریکی ضد دولتی چه در شهر و چه در مناطق روستایی متلاشی شدند. بنا به تخمینی ۳۰ هزار نفر در ۷ سال حاکمیت وحشت به قتل رسیدند، بسیاری از آنان "ناپدید" شدند. ارتش برای پنهان سازی جنایاتش اجساد را مخفی می‌کرد. یکی از روش‌های معروف پرتاب کردن زندانیانی که هنوز زنده بودند از هواپیما به دریا بود. شکنجه زندانیان امری معمول بود. ■

نمونه یوریو و جالیکس

یوریو و جالیکس کشیشانی بودند که در میان فقرا زندگی می‌کردند. ارتش در ۱۹۷۶ فراخوانی برای بازداشت آن‌ها صادر کرد با این ادعا که در مقاومت مسلحانه شرکت کرده‌اند. گرچه آن‌ها با رژیم فاشیستی مخالف بودند به نظر می‌رسد که این ادعای ارتش خلاف واقع بود. آن‌ها نزد رهبر فرقه‌شان کاردینال برگیلیو رفتند و از او درخواست کردند که از ایشان حفاظت کند. برگیلیو به آن‌ها گفت که در پناهش خواهند بود. در عین حال به آن‌ها دستور داد که از کارشان یعنی دفاع از مردم ستم‌دیده دست بردارند - امری که از نظر آن دو غیر قابل قبول بود. اما در حقیقت برگیلیو نه تنها

قبل از مرگش بارها اظهار کرد که این پدر برگیلیو بود که او و جالیکس را به ارتش تسلیم کرد. جالیکس با گفتن این که یک «شخص» معین به آن‌ها خیانت کرده بود دیپلماتیک‌تر عمل کرد ولی از توضیحی که در کتابش «هرین تعمعق» (منتشره در سال ۱۹۹۴) داده روشن است که منظورش برگیلیو است. وقتی برگیلیو، پاپ فرانسیس شد جالیکس گفت که می‌خواهد سابقه او را فراموش کند. «من خودم را با حوادث وفق داده‌ام و آن چه گذشت را از طرف خودم پایان یافته می‌بینم.» چند روز بعد، او اظهار کرد که او و یوریو «توسط پدر برگیلیو متهم نشدند» و این «اشتباه است که دنباله در صفحه بعد



بخش سوم تعمیر کشف حقیقت

بخش اول گفتار استیون هاوکینگ در شماره ۱۳ و بخش دوم آن در شماره ۱۶ «آتش» منتشر شد. اینک توجه شما را به بخش سوم این گفتار جلب می‌کنیم:

کلید حل معمای بزرگ در قلب بیگ‌بنگ (مه‌بانگ) نهفته است و توضیح می‌دهد که چگونه یک جهان با این عظمت حیرت‌آور شامل فضا و انرژی، توانسته است از هیچ تحقق پیدا کند. راز در پس یکی از عجیب‌ترین حقایق گیتی نهفته است. قوانین فیزیک، وجود چیزی به نام انرژی منفی را بیان می‌کند. برای درک این مفهوم عجیب و غریب اما فوق‌العاده مهم، اجازه بدهید برایتان قیاسی ساده را طرح کنم. فردی را تصور کنید که می‌خواهد بر روی یک قطعه زمین صاف تپه‌ای بسازد. تپه تشبیهی از جهان است. برای ساختن این تپه او در دل زمین یک چاله درست می‌کند و از خاک داخل آن برای ساخت تپه استفاده می‌کند، البته او فقط در حال ساخت یک تپه نیست بلکه او در عین حال دارد یک

پاپ جدید...

ادعا کنیم بازداشت ما به ابتکار عمل پدر بر گولیو صورت گرفته بود. از یک طرف معلوم است که با گذشت ۳۷ سال و حال که بر گولیو به مقام پاپی رسیده جالیکس چنین نتیجه‌گیری می‌کند. از طرف دیگر، بیانیه با دقت واژه‌بندی شده و در مورد بیرون انداختن یوریو و جالیکس از فرقه یسوعیان و ایجاد فضایی که به ارتش چراغ سبز داد تا مورد پیگرد قرارشان دهد حکم به بی‌تقصیری بر گولیو نمی‌دهد.

بچه دزدی

یکی از کارهای مخوف در دوران حاکمیت فاشیست‌ها در آرژانتین کارزاری بود که برای ربودن فرزندان مادرانی که به قتل رسیده بودند و سپردن آنها به افسران پلیس و دیگر عوامل رژیم پیش بردند. (حتی منتظر می‌شدند که

چاله درست می‌کند، در واقع نسخه منفی تپه. موادی که قبلا داخل چاله بوده‌اند حالا به یک تپه تبدیل شده‌اند. بنابراین همگی آنها در کنار همدیگر معادله را متوازن می‌کنند. این همان اصلی است که درست در ابتدای پیدایش جهان وجود داشته است. وقتی که بیگ‌بنگ مقادیر بسیار زیادی از انرژی مثبت را تولید کرد، به طور همزمان به همان میزان انرژی منفی تولید کرد. به این ترتیب همیشه مجموع مثبت و منفی صفر می‌شود. این یکی دیگر از قوانین طبیعت است. پس حالا این همه انرژی منفی کجاست؟ در درون جزء سوم کتاب آشپزی ما قرار دارد، یعنی در فضا. ممکن است عجیب به نظر بیاید اما بر اساس قوانین طبیعی مرتبط با جاذبه و حرکت، که از قدیمی‌ترین قوانین علمی هستند، خود فضا یک انبار عظیم و پهناور از انرژی منفی است. قریب به یقین مجموع همه چیز با هم صفر (هیچ) می‌شود. همه بر سر این نکته هم رای هستند که اگر ذهنیت

زندانیان باردار وضع حمل کنند و سپس آنها را به قتل می‌رسانند). در ۱۹۸۵ یک فیلم قوی در شرح این واقعه با عنوان «استان رسمی» در آرژانتین تهیه شد. بنا به یک برآورد ۵۰۰ کودک دزدیده شدند، پدر و مادر جدید و نام‌های جدید گرفتند و دیگر هرگز از خویشاوندی‌های خونی خود با خبر نشدند. این به جنبش مادران میدان ماه مه منجر شد که سازمان و جنبش مادرانی بود که به دنبال کودکان و نوه‌های گم شده خود و خواهان اجرای عدالت برای کشته شدگان بودند. آلیسیا دلاکرودا یکی از بنیانگذاران مادران میدان ماه مه، که دختر و نوه نوزادش «ناپدید» شدند، از بر گولیو کمک خواست. بر گولیو کشیشی را برای رسیدگی به این مسئله مامور کرد. آن کشیش از طرف بر گولیو به آلیسیا اطلاع داد نوه‌اش توسط خانواده‌ای

ریاضیاتی نداشته باشید درک و فهم این مسئله دشوار خواهد بود، اما این موضوع واقعیت دارد. شبکه‌ای بی انتها متشکل از میلیاردها کهکشان که روی همدیگر قرار گرفته‌اند که هر کدام دیگری را با نیروی جاذبه جذب می‌کند، شبیه به یک ابزار گول پیکر ذخیره ساز عمل می‌کنند. گیتی همانند یک باتری بزرگ است که انرژی منفی را در خود ذخیره کرده است. بخش مثبت انرژی یعنی ماده و انرژی‌ای را که اکنون می‌بینیم همان تپه در نظر بگیرد. چاله‌ای متناظر با این تپه با همان انرژی منفی که گفتم در سرتاسر فضا پراکنده شده است.

حالا که دانستیم در کائنات مجموع بخش منفی و بخش مثبت آن منتج به صفر می‌شود، تنها کاری که باید بکنیم این است که چه چیزی - یا شاید بگوئیم چه کسی - کل این فرآیند را در نقطه آغازین به راه انداخت؟ علت پیدایش خود به خودی جهان چه بوده است؟ در نگاه نخست، این مسئله حل نشدنی به نظر می‌رسد. از طرفی مطابق تجارب روزمره هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان یافت که از هیچ به وجود آید. شما نمی‌توانید وقتی که هوس یک فنجان قهوه به سرتان زد، با یک بشکن زدن آن را آماده کنید. می‌توانید؟ شما باید یک فنجان قهوه را از مواد دیگری همچون دانه‌های قهوه، آب و شاید مقداری شیر و شکر تهیه کنید. اما در سفری به داخل فنجان قهوه، و پس از آن، به درون ذرات شیر و عبور از سطح اتمی دقیقاً به سطح زیر-اتمی خواهیم رسید و وارد دنیایی خواهیم شد که تحقق چیزی از هیچ، حداقل برای مدت کوتاهی میسر خواهد بود. علت این است که در این مقیاس، ذراتی مانند پروتون بر اساس نوعی از قوانین طبیعت که به

«آنچنان مهم» به فرزندی قبول شده که نمی‌توان با آنها در افتاد. یکی دیگر از بنیان‌گذاران جنبش مادران میدان ماه مه به نام استلا کارلوته گفت که بر گولیو «هرگز از مشکلات مردمی که تحت حاکمیت دیکتاتوری سر به نیست شده‌اند صحبت نکرده است.»

چهره حقیقی بر گولیو

کلیسای کاتولیک سراسیمه از رسوایی‌های پی در پی یک پاپ زنده را با پاپی دیگر عوض کرد و با این کار یک سنت ۶۰۰ ساله را شکست. تجزیه و تحلیل بحران کلیسای کاتولیک، کلیت نقشی که این کلیسا به مثابه یکی از ارکان سرکوب چه در گذشته و حال بازی کرده و این که چرا سلسله مراتب کلیسای کاتولیک به بر گولیو رو کرد، از حوصله این مقاله خارج است.

آنها مکانیک کوانتوم می‌گویند، رفتار می‌کنند. در واقع ذرات می‌توانند از هیچ به وجود آیند، مدتی پا بر جا بمانند... و سپس برای ظاهر شدن در جایی دیگر، ناپدید شوند. ما می‌دانیم که زمانی کیهان حتی از پروتون هم کوچکتر بوده است. این حقیقت نکته حیرت‌آوری را بیان می‌کند: گیتی با تمام عظمت غیر قابل درک و پیچیدگی‌اش می‌تواند بدون نقض قوانین شناخته شده طبیعت در یک آن به وجود آمده باشد. از آن لحظه به بعد مقادیر بینهایت انرژی آزاد شد و فضا نیز انبساط پیدا کرد. یعنی همان جایی که تمام انرژی منفی مورد نیاز برای توازن معادله را در خود ذخیره کرده است.

اما باز یک سؤال حساس سر بر می‌آورد: آیا خدا قوانین کوانتوم مکانیک را خلق کرده است که اجازه وقوع بیگ‌بنگ را می‌دهد؟ به طور خلاصه، آیا ما به خدایی نیاز داریم که همه این تمهیدات را طوری چیده باشد که بیگ‌بنگ بتواند به وقوع بپیوندد؟ من تصمیم به تضعیف یا صدمه زدن به ایمان کسی را ندارم ولی علم توضیح اجباری و حتمی دیگری به جای آفرینش جهان به دست خدا دارد. این توضیح در ارتباط با یک موضوع عجیب در مورد اصول علت و معلول شکل می‌گیرد. تجارب روزمره ما، متقاعدمان می‌سازد که هر پدیده‌ای که رخ می‌دهد باید معلول علتی باشد که پیشتر رخ داده است. بنابراین طبیعی است که فکر کنیم که یک چیزی (شاید خدا) باید علت پیدایش کائنات بوده باشد اما وقتی در مورد جهان به عنوان یک کل صحبت می‌کنیم دیگر لزومی ندارد که چنین باشد و هر معلولی علتی داشته باشد. ■

ادامه دارد...

ترجمه ویریا کریمی

با این حال نگاهی به نقش بر گولیو طی جنگ کثیف، موضع او را نسبت به ستم‌دیدگان آشکار می‌کند. تا زمانی که آنان بردگانی مطیع بودند و در برابر ستم و استثمار مقاومتی از خود نشان نمی‌دادند، او «خادم فروتن» آنها بود. اما زمانی که دست به مقاومت و قیام زدند و بدتر از این، زمانی که کشیشان و راهبان کاتولیک از مقاومت ستم‌دیدگان حمایت کردند، آنگاه چهره حقیقی بر گولیو آشکار شد.

روشن نیست که آیا خود بر گولیو در دوران جنگ کثیف یک فاشیست بود یا از آن‌هایی بود که شکل «دموکراتیک» تر حکومت را ترجیح می‌داد، اما این روشن است که او با ترجیح دادن فاشیست‌ها به خیزش و انقلاب بارها با آنها همساز شد. به هر حال هیچ‌یک از این دو موضع قابل دفاع نیست. ■

ترجمه سهیل جهانخواه

غنیمت فتح طبیعت...

آب به بازار نه تنها ناموزونی و نابرابری را تشدید می‌کند بلکه به نابودی هر چه سریعتر منابع محدود آب زمین منجر خواهد شد. در کشوری که امروز ولی فقیه‌اش فراخوان افزایش جمعیت تا ۱۵۰ میلیون نفر را می‌دهد، مقاماتش برای تامین منافع اقتصادی فک و فامیل و پایگاه‌های سیاسی خود آب‌ها را جابجا می‌کنند، هیئت حاکمه‌اش برای دور زدن بحران‌ها منابع طبیعی را از کیسه آیدگان خرج می‌کند و... حتی اگر طرح‌های دقیق و کارشناسی شده برای حل مشکل آب هم تدوین شود به سرانجامی نخواهد رسید.

در این آشفته بازار، پیشنهادهای دوستداران طبیعت و وفاداران به توسعه پایدار که برای مثال احیای سیستم قنات‌های خاورمیانه را برای حل مشکل آب مطرح می‌کنند نمی‌تواند به جایی برسد. به راه انداختن و تکامل چنین سیستمی نیاز به سازماندهی و همکاری محلی (و از پائین) میان توده‌های مناطق روستایی دارد که این با اقتصاد سودمحور و فردگرایی حاکم نمی‌خواند. لازمه برنامه‌ریزی رادیکال در این زمینه بر هم خوردن موازنه قدرت و مشارکت مصرف کنندگان آب (توده‌های مردم) در فرایند ابتکار عمل و تصمیم گیری است.

به یک کلام مشکل آب در ایران (و جهان) با پمپ و لوله و سد و کانال حل نمی‌شود. نمی‌شود با طبیعت سر جنگ داشت و آب را حفظ کرد. الگوی مصرف باید تغییر کند. در جهانی که تحت حاکمیت سود قرار دارد، که تولید کالاها بی مصرف و یک بار مصرف و زائد بخش اعظمی از انرژی تولید شده را به هدر می‌دهد، که اهمیت و ارزش طبیعت با سودی که عاید مصرف کنندگان می‌کند محاسبه می‌شود، نمی‌توان از آینده پایدار سخن گفت. دغدغه‌های وجودی را باید در ذهن بشر زنده کرد. باید نشان داد که توانایی‌های بشر را می‌توان در عرصه‌هایی غیر از نابودی انسان‌ها و محیط زیست به کار گرفت. باید دست به کار شد و برای ادامه زندگی، این نظام جنون آسا و مخرب را نابود کرد. ■ **سیما توکلی**

منابع اصلی:

Iran's Water Crisis; Inducers, Challenges and Counter-Measures; Kaveh Madan Larijani; ERSA 45th Congress of the European Regional Science Association, August 2005, Vrije University, Amsterdam, Netherlands.

مدیریت تقاضای منابع آب در کشور: مسعود تجریشی و احمد ابریشم چی، دانشکده مهندسی عمران، دانشگاه صنعتی شریف

Adapting to a New Normal; Sandra Postel; September 2010 World Rivers Review

تجربه کمون از نگاه اکنون

واقعیت کمونیسم چیست



۱۶ ماه مه ۱۸۷۱: کمون‌ها ستون پیروزی در میدان واندوم پاریس را که نماد فتوحات استعماری ناپلئون بود به زیر کشیده‌اند.

در سایت «روشنگری»، پایین سرمقاله شماره گذشته «آتش» این کامنت جلب نظر می‌کرد: «شوروی و چین هرگز جوامعی سوسیالیستی نبودند چون توسط شوراهای کارگری مدیریت نمی‌شدند.» این جمله کوتاه، بیان یک اختلاف نظر اساسی در بین کمونیست‌ها و چپ هاست که بیش از یک قرن سابقه دارد.

بسیاری از افراد که با کامنت بالا موافقت سوسیالیسم را با الگوی «کمون پاریس» معنا می‌کنند؛ تجارب انقلابی قرن بیستم را با آن الگو می‌سنجند و خود را به فرم ساختار حکومتی آن (یعنی شورای برخاسته از آراء عمومی) متعهد می‌بینند. ولی واقعیت این است که محتوا و ساختار حکومتی در جامعه سوسیالیستی - دیکتاتوری پرولتاریا - با آنچه در کمون پاریس بروز پیدا کرد متفاوت است و باید باشد.

«کمون پاریس» ساختاری بود که در نتیجه اولین تلاش انقلابی طبقه کارگر برای کسب قدرت شکل گرفت. کمون از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۲۸ مه همان سال دوام یافت. جمع‌بندی‌های مارکس و انگلس از این تجربه مهم مبارزه طبقاتی در اثر «جنگ داخلی در فرانسه» ثبت شده است. در آستانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هم لنین در بخشی از اثر مشهور خود «دولت و انقلاب» کوشید درس‌های اساسی کمون را برای انقلاب پرولتری روسیه تدوین کند؛ که البته در جریان پراتیک انقلابی و فرایند طولانی و پر افت و خیز ساختمان سوسیالیسم جوانب مهمی از جمع‌بندی‌های «دولت و انقلاب» به کار بسته نشد و نمی‌توانست به کار بسته شود.

آغاز ماجرای کمون پاریس مثل بسیاری دیگر از خیزش‌ها و شورش‌های مردمی بود. هیئت حاکمه فرانسه که از زمان ناپلئون اول ساختار جمهوری برخاسته از انقلاب بورژوازی ۱۷۹۳ را تغییر داده و تحت نظام امپراتوری اعمال قدرت می‌کرد در تنگنای سیاسی و اقتصادی قرار گرفت و دچار ضعف و تفرقه شد. در جنگ با دولت رقیبش در آن سوی مرز (حکومت

بیسمارک در پروس) شکست خورد و در موضع تدافعی قرار گرفت. محاصره خارجی و فقر و گرسنگی بر پایتخت چیره شده بود و آتش خشم مردم را دامن می‌زد. تصمیمات اقتصادی مجلس که فقر و فلاکت و بی‌خانمان شدن توده‌ها را به همراه داشت فضا را پر آشوب‌تر می‌کرد. فریاد جمهوری خواهی و سرنگونی امپراتوری از هر طرف بلند بود. بخش‌هایی از گارد ملی (نهاد مسلح توده‌ای برآمده از دوران انقلاب بورژوازی) علیه ضعف و زبونی حکومت در برابر اشغالگران خارجی طغیان کردند. هیئت حاکمه تصمیم گرفت که پایتخت را از پاریس به جای دیگری انتقال دهد و هم‌زمان پاریسی‌ها را سرکوب کند. گروهی از سربازان اعزامی ارتش به پاریس از خلع سلاح و کشتار شورشیان گارد ملی سر باز زدند و به مردم پیوستند. کارگران و توده شهروندان پاریسی که در میان‌شان انقلابیون بسیاری فعالیت داشتند در برابر موج سرکوب و توطئه و حبس رهبران‌شان دست به تعرض متقابل زدند؛ به روی ژنرال‌ها آتش گشودند؛ ادارات و پادگان‌ها را تسخیر کردند و اداره امور شهر را به دست گرفتند.

زحمتکشان پاریس رهبران آگاه و رزمندگان فداکاری داشتند که طیف رنگارنگی از کمونیست‌های انترناسیونال اول تا آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌های تخیلی را در بر می‌گرفتند. در این میان، گرایش آنارشیستی و دمکرات‌های انقلابی دست بالا را داشتند. خواسته یا ایده مشترک (و البته مبهمی) که قیامگران پاریس را به هم متصل کرد، نجات جمهوری از راه سپردن قدرت به شهروندان بود که در محتوای خود رجوع به «سنت‌های انقلاب بورژوازی گذشته» را معنا می‌داد. اما از نظر نیروهای طبقاتی و جریان‌های سیاسی گوناگون، سپردن قدرت به شهروندان معانی و چارچوب‌های متفاوتی داشت. بسیاری از مردم خواهان یک ساختار جدید سیاسی بودند که افراد منتخب در آن نتوانند سوار توده انتخاب کننده شوند؛ که هر زمان بشود مسئولانش را بازخواست کرد و اگر در جهت منافع شهروندان عمل نکردند

به زیرشان کشید. «کمیته مرکزی گارد ملی» که عملاً رهبری قیام را به دست داشت اصرار می‌کرد که باید بلافاصله انتخابات شورای شهرداری برگزار شود تا یک ساختار سیاسی منتخب و مشروع از نظر مردم در راس قدرت بنشیند. در مقابل، گروهی از انقلابیون می‌گفتند که قبل از مراجعه به آراء عمومی و ایجاد کمون، باید انقلاب را با تعقیب هیئت حاکمه فراری و در هم شکستن ستاد فرماندهی آنان در کاخ ورسای (در نزدیکی پاریس) به فرجام رساند. کمیته مرکزی گارد ملی برای «عادی کردن اوضاع»، حالت اضطراری را رفع، دادگاه‌های نظامی را لغو و جنایات و جرائم سیاسی را شامل عفو عمومی کرد. این در حالی بود که کار هیئت حاکمه ضد مردمی یکسره نشده بود.

تصور بسیاری از انقلابیون پاریس این بود که برگه‌های رای همه چیز را تعیین می‌کند، دشمن را خلع سلاح می‌کند و راه درگیری‌های مسلحانه را می‌بندد. تصمیم بر این شد که رای گیری علنی باشد و محلات به نسبت تعداد اهالی خود نماینده به کمون بفرستند. رای دادن یک حق شهروندی بود که البته به علت حاکم بودن دیدگاه‌ها و ارزش‌های مردسالارانه، این حق شامل زنان نمی‌شد. با وجود این، زنان کمون در جریان قیام مارس و نبردهای بعد از آن نقشی پیشرو بازی کردند و فداکاری‌ها کردند. تعداد کل رای‌دهندگان در پاریس یک میلیون و نیم آن روزگار به ۲۸۷۰۰۰ نفر می‌رسید. انتخابات شورای شهرداری بعد از چند بار به تعویق افتادن سرانجام در روز ۲۶ ماه مارس ۱۸۷۱ برگزار شد. اعضای شورا به انتخاب شهروندان تعیین شد. در زبان فرانسوی، شهرداری را کمون می‌گویند. کمون پاریس این گونه متولد شد.

کمون اما فقط یک دستگاه اجرایی (مثل شهرداری‌هایی که در دولت‌های بورژوازی وجود دارد) نبود. شورای شهرداری پاریس این وظیفه را به دوش خود دید (و برای تحقق خواسته‌های عاجل توده‌های مردم ناگزیر شد) که بخشی از قوانین ضد مردمی موجود را لغو

شورای کمون بر سر اینکه آیا برای مقابله موثر با حملهٔ ورسای‌ها نیاز به تشکیل یک نهاد تصمیم‌گیری جدید متمرکز است یا نه به دو دسته تقسیم شد. برخی از رهبران آنچنان با اعمال اتوریته مخالفت می‌ورزیدند که حاضر نبودند به هیچ شکلی از تمرکز و سپردن تصمیم‌گیری به یک مرکزیت محدودتر و قدرتمندتر تن بدهند. به قول لیساگاره، آنان هرگز نتوانستند بفهمند که کمون یک سنگر است نه یک حکومت. نتوانستند بفهمند زمانی که توپ حکومت می‌کند وقت قانون‌گذاری مستقیم نیست و «اجرای ارادهٔ مردم» با درک فرمالیستی از برقراری حق انتخاب و عزل مقامات در هر زمان و حواله دادن همهٔ تصمیم‌گیری‌ها در هر زمان به آراء عمومی فرق دارد.

سراجم کمون شکست خورد. رهبران و رزمندگان و توده‌های به پاخاستهٔ پاریس بیرحمانه کشتار شدند. بورژوازی و اشراف فرانسه و طبقهٔ حاکم در سایر کشورهای سرمایه‌داری روی پیکرهای خونین به خاک افتاده جشن گرفتند. مارکس و انگلس و سپس دیگر رهبران انقلابی کمونیست اما از این تجربهٔ سه ماهه و شکست کمون درس‌های مهمی گرفتند. شکست کمون به علت تناسب قوای نامساعد مادی و ذهنی برای انقلابیون اجتناب‌ناپذیر بود. اما نقاط ضعف و توهم‌ها و تردیدهایی که در میان کمون‌ها وجود داشت راه پیشروی‌های بیشتر و کسب دستاوردهای ماندگارتر را بر کمون بست. اگر بخواهیم نقاط ضعف کمون پاریس را خلاصه کنیم باید بگوییم که کمون برآمده از دل خیزش خودجوشی بود که رهبری منسجمی نداشت؛ از رهبری حزب کمونیستی بی بهره بود؛ برنامهٔ جامعی برای تغییر جامعه نداشت. شعار مرکزی‌اش که «زنده باد جمهوری» بود افاق و جهت‌گیری طبقاتی معینی را در برابر جامعه نمی‌گشود. در ساختار قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری کمون هم می‌شد نطفه‌های جامعهٔ آینده و روابط آلترناتیو و رهاییبخش را دید، هم تخیلات رایج در خیزش‌های خودجوش، و هم محدودیت‌های نظری و گرایش‌های نادرست در میان انقلابیون و توده‌های به پا خاسته را. با وجود این برای توصیف کمون می‌توانیم همچنان از کلام مارکس بهره بگیریم که نام کارگران پاریس و کمون ۱۸۷۱ به مثابه طلایه دار تلاش شکوهمند در راه ایجاد یک جامعهٔ نوین در تاریخ ثبت شده است. ■

«آتش»

منبع اصلی مورد استفاده برای نگارش این مطلب، کتاب «تاریخ کمون» (لیساگاره ۱۸۷۶)، ترجمهٔ بیژن هیبرمن پور است.

انتخاب کارکنان و نظارت دائمی بر آنان، و اعمال حق تجمعات و مطبوعات، از حقوق و اختیارات خودمختارانه (نسبت به حکومت مرکزی) برخوردار شوند. تاکیدشان بر آن بود که طبق قانون نهادی متحد از کمون‌های همهٔ مناطق تشکیل شود. این برنامه کماکان در چارچوب تحولاتی می‌گنجید که نظام سرمایه‌داری ظرفیت انجام و هضمش را داشت و بعدها جوانبی از آن را به اجرا گذاشت. با توجه به این واقعیت بهتر می‌توان معنای جملهٔ کوتاه اما عمیق مائوتسه‌دون در روزهای انقلاب فرهنگی چین را فهمید که می‌گفت: «اگر کمون پاریس شکست نمی‌خورد و باقی می‌ماند به یک کمون بورژوازی تبدیل می‌شد.» این تصور رایج در بین کمون‌ها که سرنوشت جامعه و تکلیف مبارزات طبقاتی جاری اساسا با رای‌گیری و نتایج انتخابات تعیین می‌شود هم فریبنده بود و هم نادرست. روز ۳۰ آوریل بحث بر سر اعتبارنامهٔ نمایندگان انتخابی در شورا داغ شد. گروهی خواهان برگزاری انتخابات مجدد در بعضی از مناطق شهر بودند. اما امکان دعوت پیاپی مردم به انتخابات وجود نداشت. بهترین‌ها در برخی مناطق اصولا غایب بودند چون در صف مقدم جبهه می‌جنگیدند و در شهر حضور نداشتند. اصرار بر انتخاب نمایندگان (در واقع مسئولان حکومت) مطابق با این قواعد نه واقع‌بینانه بود و نه صحیح. به گفتهٔ اولیویه لیساگاره (یکی از کمون‌های نمایندهٔ آنترانسیونال اول و از نزدیکان مارکس) در این شهرداری غیرقانونی، هاداران افراطی قانونیت جلسه داشتند و پاریس می‌رفت که با اصول نجات بخش آنان خفه شود.

زیر فشار شرایط، کمیسیون‌های انتخاب شده توسط شورا به فرمالیته تبدیل شده بود. تنها در کمیسیون کار و امور مالی کمون تحت رهبری سوسیالیست‌ها بود که حداقلی از خواسته‌های مشخص کارگران (زن و مرد) مدون شد و بعضی‌شان در همان فاصلهٔ کوتاه سه ماهه به اجراء درآمد؛ ممنوعیت کار شبانهٔ نانوایان به درخواست بسیاری از شاگرد نانوایان. بستن دفاتر رهن و پس دادن رایگان اجناس گرو گذاشته شده به نیازمندان و قربانیان جنگ. طرح ضرورت ایجاد یک سازمان بیمه بیکاری. طرح تعیین دستمزدها در کمیسیونی که در آن نمایندگان تعاونی‌های کارگری شرکت داشته باشند. در چارچوب درک آن زمان رهبران انقلاب از تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت عمومی، پیشنهاد شد که اداره امور کارخانجات تعطیل شده که صاحبانشان فراری هستند به تعاونی کارگران همان کارخانه‌ها سپرده شود.

«حکومت کردن» نیست و فقط می‌خواهد که «مردم خودشان حکومت کنند» از معرفی کاندیدا در انتخابات شورای پاریس پرهیز کند. بعد از انتخابات صف نامتجانسی در راس امور قرار گرفت که در مقایسه با اعضای کمیته مرکزی گارد ملی لیاقت و توانایی به مراتب کمتری داشت. بسیاری از کاندیدها آزمون پس نداده بودند؛ دورنگری نداشتند و در میان‌شان رفتار احساساتی، تظاهر، تزلزل و فرصت‌طلبی به چشم می‌خورد. کمی بعد از برگزاری انتخابات، بخشی از کمیته مرکزی گارد ملی که در عمل متوجه این نارسایی‌ها شده بود حاضر نشد به قول و قرارهای خود عمل کند و به انحلال این نهاد گردن بگذارد. فشار و دشواری شرایط، اختلاف دیدگاه‌ها و سیاست‌های نمایندگان کمون و نبود یک هستهٔ متمرکز رهبری کننده - که کل شورا و نیز توده‌های مردم چنین نقشی را برایش قائل باشند - باعث تعمیق شکاف در شورای پاریس شد. هم‌زمان شکست‌های تلخ پیاپی نظامی، غافلگیری محافظان شهر و توطئه‌های جاسوسان به روحیهٔ کمون‌ها ضربه زد که این نتیجهٔ بی‌توجهی شورای کمون به امور نظامی به مسألهٔ رهبری و سازماندهی نیروی قهریهٔ مسلح هم بود. رهبران کمون هنوز درک نکرده بودند که نیروی مسلح، ستون مرکزی قدرت سیاسی است. آنان برای اثبات اینکه به اصول و آرمان‌های مساوات‌جویانهٔ خود وفادارند سنت‌ها را شکسته و عنوان ژنرال و در واقع سلسله مراتب رسمی را از نیروی مسلح حذف کردند. اما در دنیای واقعی کماکان نیاز به ایجاد سیستم رهبری و سلسله‌مراتبی نوین و متفاوت از نظام ارتجاعی وجود داشت. در نبود چنین چیزی افسران ارشد و جزء و سربازان ساده در جبهه‌های جنگ گرداگرد پاریس به ضرورت از همان عناوین گذشته استفاده می‌کردند.

تحت چنان شرایط خطیری، شورای کمون تصمیم گرفت در تاریخ ۱۶ آوریل انتخابات میان دوره‌ای برگزار کند تا جای نمایندگان کشته شده، کنار کشیده یا فراری را پر کند. رای‌گیری این بار زیر آتش توپخانهٔ ورسای‌ها برگزار شد. تعداد رای دهندگان به کمتر از نصف انتخابات اول رسید. رهبران کمون که متوجه فاصله و شکاف بین پاریس با مردم سایر مناطق کشور شده بودند تصمیم گرفتند برنامهٔ خود را اعلام کنند تا شهرهای دیگر نیز به حمایت از پاریس بلند شوند. چارچوب برنامه‌شان این بود که کمون‌ها (شهرداری‌ها) در سراسر فرانسه در زمینه‌هایی مانند تعیین بودجهٔ شهر، اخذ مالیات، سامان دهی خدمات محلی، دستگاه قضایی، پلیس داخلی، آموزش،

کند و خود دست به کار تدوین و تصویب قوانین جدید برای انجام تغییرات واقعی در سیاست و اقتصاد و فرهنگ شود.

یکی از اولین اقدامات مردم زیر پرچم کمون، برچیدن گیوتین به مثابه نماد نفرت انگیز سرکوب از میدان مرکزی شهر و سوزاندن آن بود. مجازات اعدام کنار گذاشته شد. مهاجران ساکن پاریس شهروند کامل اعلام شدند: «پرچم کمون پرچم جمهوری دنیاست.» روح برابری‌خواهی کمون و توده‌های انقلابی پاریس صدور قانونی را باعث شد که دستمزد همهٔ کارکنان کمون را یکسان و معادل با حقوق هر کارگر پاریسی اعلام می‌کرد. دستگاه کلیسا به عنوان شریک اقتصادی طبقات حاکمهٔ سرمایه‌دار و ملاک و پشتببان معنوی دولت بورژوازی آماج حملهٔ کمون قرار گرفت. جدایی کلیسا از دولت به قانون تبدیل شد. کمون کمک‌های مالی دولتی به نهادهای مذهبی را قطع کرد. همهٔ اموال کلیسا به مالکیت و کنترل کمون در آمد. مدارس پاریس از شر دعا‌های مذهبی و شمایل کلیسایی خلاص شدند و حساب «وجدان و اعتقادات فردی» از نظام آموزشی جدا شد. فرمان الغای نظام وظیفهٔ اجباری صادر شد تا فرزندان زحمتکشان روستایی و شهری به اسم سرباز، گوشت دم توپ اربابان و سرمایه‌داران و اشراف نباشند. ارتش دائمی منحل اعلام شد و گارد ملی وظیفهٔ حفاظت مسلحانه از کمون را به عهده گرفت. البته ارتش دائمی ضد‌مردمی بیرون از برج و بارویی که گرداگرد پاریس کشیده شده بود وجود داشت و محاصرهٔ شهر و حمله به کمون را تدارک می‌دید؛ رای قاطع مردم به نفع کمون، خلع سلاح نکرده بود و تفنگ‌هایشان را به زمین نگذاشته بودند.

نحوهٔ رویکرد به ارتش به مسأله‌ای حیاتی در کمون تبدیل شد. کمون می‌خواست نهاد خودحکومتی کارگران و مردم باشد ولی ارتش تشکیل نداد. ارتش موجود و در درجهٔ اول فرماندهان و افسران در همه جا نقش خود را به عنوان نیروی سرکوبگر، خبرچین و مدافع نظم بازی کردند و ضربه زدن به کمون اساسا کار آن‌ها بود. اگر چه سربازان جزء به شکل فردی یا گروه گروه اینجا و آنجا به جنبش کمون پیوستند اما زیر پرچم کمون از آنان یک نیروی مسلح متشکل و منضبط و گسترده تشکیل نشد. تنها نیروی مسلح مردمی، افراد گارد ملی بودند که برای حفاظت از شهر در برابر نفوذ و حملهٔ محاصره‌کنندگان تجدید سازماندهی شدند.

زمانی که انتخابات کمون می‌خواست برگزار شود، کمیتهٔ مرکزی گارد ملی تصمیم گرفت برای اثبات اینکه به دنبال

الگوی برای عوام‌فریبی و خودفریبی

اخیرا در خبرها آمده بود که پس از مذاکره و آتش‌بس میان حزب کارگران کردستان (پ‌ک‌ک) و دولت ترکیه جمعی از مسئولان آن حزب با نمایندگان حکومت اقلیم کردستان عراق ملاقات کردند. این ملاقات پس از آن صورت گرفت که آمریکا و به تبع آن حکومت کردی، پ‌ک‌ک را از لیست سازمان‌های تروریستی برداشتند. این ملاقات در واقع بیان تحولی در مناسبات میان این نیروهای اصلی کرد در دو کشور بود. روابط میان این نیروها شاهد افت و خیزهای بسیاری بوده است. پس از به قدرت رسیدن ائتلاف طالبانی بارزانی در منطقه کردستان عراق که تحت حمایت ارتش اشغالگر آمریکا و متحدانش صورت گرفت حکومت کردی با پ‌ک‌ک وارد درگیری مسلحانه شد؛ سپس یک دوره طولانی «تحمل متقابل» آغاز شد و حالا صحبت از دوستی مجدد است.

تحولات اخیر در ترکیه که دورنمای سهیم شدن بورژوازی کرد در قدرت سیاسی و گرفتن امتیازات سیاسی و اقتصادی را برای این نیروی طبقاتی پر رنگ‌تر کرده، بار دیگر این سوال را پیش آورده که آیا ستم‌دیدگان کرد در ترکیه (و یا در مناطق دیگری که گرفتار ستم ملی‌اند) می‌توانند با پیروی از الگوی حکومت فدرال کردستان عراق به راهی و بهروزی دست پیدا کنند؟ به طور کلی، حکومت کردی در شمال عراق چه ماهیتی دارد، به چه دستاوردهایی رسیده و نقاط ضعف و کمبودهایش چیست؟

احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران هر کدام بسته به ایدئولوژی و برنامه سیاسی خود به این سوال پاسخ می‌دهند. کومله تحت رهبری عبدالله مهدی، حزب دمکرات کردستان ایران و پژاک هر یک با عینک خود به تجربه حکومت کردی در عراق نگاه می‌کنند. نقطه عزیمت آن‌ها اما نهایتاً یکی است. همه‌شان می‌گویند که باید از به اصطلاح منفعت و مصلحت ملت کرد حرکت کرد.

این «منفعت و مصلحت»، تمایزها و منافع متضاد طبقات گوناگون در میان ملت کرد را لاپوشان می‌کند.

ایجاد حکومت کردی را باید بخشی از تجدید ساختار قدرت سیاسی در

کل سرزمین عراق توسط قدرت‌های بزرگ امپریالیستی دانست. کارگزاران و نوکران جدید آمریکا و غرب در دستگاه دولتی این کشور از جمله در اقلیم کردستان در راس قدرت قرار گرفتند. این یک تغییر واقعی و ملموس در ساختار قدرتی بود که از آغاز قرن بیستم در این کشور ساخته و پرداخته شد. کردها از موضعی فرودست زیر سلطه حکومت مرکزی عرب قرار داشتند. در دوران حاکمیت رژیم بعث دوره‌هایی پیش می‌آمد که حکومت ستمگر مرکزی بنا به مصلحت سیاسی و یا تحت فشار جنبش ملی در کردستان، موقتا خرده امتیازاتی به فتودال‌ها، نمایندگان احزاب سیاسی و یا شخصیت‌های منتفذ گرد می‌داد. گاه با این و گاه با آن حزب مسلح در کردستان آتش‌بس برقرار می‌کرد و در صفوف جنبش تفرقه می‌انداخت. یا حتی تدابیری را در زمینه «خودمختاری فرهنگی» در منطقه کردستان به اجرا می‌گذاشت. اما برکشیدن بورژوازی کرد به قدرت سیاسی در حد یک حکومت کردی و پروراندن اقتصادی و سیاسی و اجتماعی توانگران و صاحب منصبان کرد به مثابه یک طبقه بورژوا به دست امپریالیسم و بر اساس نقشه‌های جدید منطقه‌ای‌شان بعد از خاتمه جنگ سرد انجام شد. امروز در حکومت کردی، بورژوازی دلال یا کمپرادور بر سر کار است و قشرهای دیگر بورژوازی نیز زیر سایه همین نیرو شکل می‌گیرند.

این همان فعل و انفعالی است که از دید طرفداران حکومت کردی، دستاورد تلقی می‌شود. اینان مبنای سیاسی چنین تغییراتی را پیروی از برنامه ایجاد ساختار فدرال در عراق می‌دانند و برای تکرار همین «دستاوردها» در ایران گزینه فدرالیسم را جلو می‌گذارند. آنچه مایل نیستند در موردش صحبت کنند ماهیت طبقاتی این فدرالیسم است. یعنی نمی‌خواهند روشن به مردم بگویند که چه طبقه‌ای در ساختار حکومت فدرال (در سطح مرکزی و در سطح منطقه‌ای) بر سر کار خواهد بود؟ و چه برنامه‌ای برای تغییر شرایط مردم کردستان خواهد

داشت؟ به جای روشن کردن این مساله، پای ملت و منافع ملی را وسط می‌کشند. اما واقعیات جاری در کردستان عراق از زمان شکل‌گیری حکومت کردی آنقدر تیز است که نقاب ملی را به سادگی از هم می‌درد و روابط (و مبارزه) طبقاتی پشت آن را آشکار می‌کند.

بخش‌های استراتژیک و فعال اقتصادی در شمال عراق را شرکت‌های بزرگ امپریالیستی کنترل می‌کنند. قراردادهای درازمدت و چرب و نرم نفتی عمدتاً با شرکت‌های آمریکایی بسته شده است. در واقع عقد این قراردادهای، شرط به قدرت رساندن و در قدرت نگاه داشتن بورژوازی کرد توسط امپریالیست‌ها بوده است. تنش‌هایی که طی ده سال گذشته بین حکومت مرکزی عراق با حکومت اقلیم کردی بروز کرده و در حال شدت گرفتن است، اساساً به علت تضاد منافع و رقابت میان بخش‌های مختلف بورژوازی دلال بر سر سهمی است که سرمایه‌داری جهانی از سودهای کلانش به دامن این کشور پرتاب می‌کند.

حکومت کردی و طرفدارانش در این سوی مرز تبلیغ می‌کنند که اقتصاد کردستان عراق رونق گرفته و برای مردم کردستان کار و رفاه به ارمغان آورده است. اما نمی‌گویند که توسعه اقتصاد سرمایه‌داری در اقلیم کردستان در واقع به معنی باز شدن عرصه‌های بیشتری برای استثمار نیروی کار، عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی، پرتری و سروری قشر نازکی از جامعه کرد بر توده‌های وسیع شهر و روستا، تداوم ستم جنسیتی و سرکوب سیاسی بوده است. امروز در برابر نگاه پر نفرت زحمتکشان و تهیدستان کردستان عراق، مشتی سرمایه‌دار و بوروکرات تکنوکرات نوکر امپریالیسم که یک پا در غرب و یک پا در اقلیم کردی دارند، همه چیز را به انحصار خود در آورده‌اند. فرق‌شان با بعضی‌ها اینست که به زبان کردی صحبت می‌کنند. همین‌ها هستند که شنیع‌ترین رفتار ستمگرانه و فرهنگ برتری‌جویی را در مورد کارگران ارزان خارجی که به ناچار از کشورهای فقیر راهی شمال عراق شده‌اند در میان کردهای عراقی رواج می‌دهند. زیر پرچم حکومت کردی، زنان خدمتکار آفریقایی

مورد تجاوز قرار می‌گیرند. کارگران مهاجر تحقیر می‌شوند و حقوق‌شان زیر پا گذاشته می‌شود.

حکومت کردی مدافع منافع کارگران و دهقانان و زنان و معلمان زحمتکش کرد نیست که هیچ، کاملاً در تضاد با این منافع عمل می‌کند. این حکومت و طرفدارانش تا مدت‌ها برای توجیه خود جنایات رژیم صدام علیه مردم کردستان و «انفال و حلبچه و امت عربی و...» را یادآوری می‌کردند. اما آن وقایع دیگر به تاریخ پیوسته است و امروز زندگی جدیدی با حضور نسل‌های جدید در جریان است. از این رو، حالا دیگر حکومت کردی شرایط کردستان عراق را با مناطق مرکزی و جنوبی کشور که تحت حاکمیت مرتجعان شیعی و یا میدان فعالیت بنیادگرایان سنی است مقایسه می‌کند. از فلاکت و ارتجاع و سببیت و عدم امنیتی که از بغداد تا بصره حاکم است استفاده می‌کند تا اقلیم کردستان را به صورت «ویترین دمکراسی و امنیت» عرضه کند. طرفداران حکومت کردی که از حضور زنان بی حجاب، نوشیدن مشروب، رقص و آواز، و وجود شبکه‌های تلویزیونی متعدد می‌گویند اما بهره‌کشی و فساد و نابرابری طبقاتی و مردسالاری را در فضای کردستان عراق نادیده می‌گیرند. یا باید خودفریب دانست یا عوام‌فریب. کسانی که رونق اقتصاد و پر شدن جیب بورژوازی کمپرادور و تجار کردستان عراق را می‌بینند اما به حال خود رها شدن کشاورزی، عدم رسیدگی به وضعیت روستاییان و وابستگی روز افزون اقلیم به واردات کالاهای صنعتی و کشاورزی را نمی‌بینند درک بورژوازی و تنگ نظرانه‌ای از وابستگی و استقلال و راهی ملی دارند. کسانی که سرکوب جنبش تهیدستان توسط حکومت کردی در چند سال پیش را بی‌اهمیت و یا «نتیجه تحریکات بعضی‌ها و دشمنان ملت کرد» وانمود می‌کنند، کسانی که از ترور گاه به گاه روشنفکران مخالف و سرکوب احزاب چپ‌کشان هم نمی‌گذرد، ناخواسته دارند تصویری از عملکرد فردای خود را، در صورت به قدرت رسیدن، به نمایش می‌گذارند. مردم فقط از این بابت می‌توانند قدردان این نیروها باشند که دست خود را پیشاپیش رو کرده‌اند. ■

کاوه اردلان

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com